

رباعیات فخرالدین عراقی

فهرست مطالب

- ۱ رباعی شماره ۱: با آنکه خوش آید از تو، ای یار، حفا
- ۲ رباعی شماره ۲: عیشی نبود چو عیش لولی و کدا
- ۳ رباعی شماره ۳: ای دوست، به دوستی قمرینم تورا
- ۴ رباعی شماره ۴: ای دوست، قنابداتو حالی دل را
- ۵ رباعی شماره ۵: سودای تو کرد لالایی دل را
- ۶ رباعی شماره ۶: تابا تو ام، از تو جان دهم آدم را
- ۷ رباعی شماره ۷: تانن نبری که مشکلی نیست مرا
- ۸ رباعی شماره ۸: دل بر تو نم، زخم بداندیشان را
- ۹ رباعی شماره ۹: از باده عشق شد مگر کوهر ما
- ۱۰ رباعی شماره ۱۰: ای روی تو آرزوی دیرینه ما

- رباعی شماره ۱۱: گل صبح دم از باد بر آشفست و برینخت ۱۱
- رباعی شماره ۱۲: عشق تو ز دست ساقیان باد و برینخت ۱۲
- رباعی شماره ۱۳: ای جلد حلق را ز بالا و ز پست ۱۳
- رباعی شماره ۱۴: پیری ز خرابات برون آمد مست ۱۴
- رباعی شماره ۱۵: گفتم: دل من، گفت که: خون کرده ماست ۱۵
- رباعی شماره ۱۶: مایم که بی مایی مایه ماست ۱۶
- رباعی شماره ۱۷: آن دوستی قدیم ما چون گشته است ۱۷
- رباعی شماره ۱۸: در دام غمت دلم زبون افتاده است ۱۸
- رباعی شماره ۱۹: هرگز بت من روی به کس ننموده است ۱۹
- رباعی شماره ۲۰: معشوقه و عشق عاشقان یک نفس است ۲۰
- رباعی شماره ۲۱: دل رفت بر کسی که بی ما ش خوش است ۲۱
- رباعی شماره ۲۲: عشق تو، که سرایه این درویش است ۲۲
- رباعی شماره ۲۳: شوقی، که چو گل دل شگفاند، عشق است ۲۳

- رباعی شماره ۲۴: بیمار توام، روی توام درمان است ۲۴
- رباعی شماره ۲۵: این دوره سالوس، که نتوان دانست ۲۵
- رباعی شماره ۲۶: پرسیدم از آن کسی که برهان دانست ۲۶
- رباعی شماره ۲۷: کردیم هر آن حیل که عقل آن دانست ۲۷
- رباعی شماره ۲۸: چشتم ز غم عشق تو خون باران است ۲۸
- رباعی شماره ۲۹: اول قدم از عشق سرانداختن است ۲۹
- رباعی شماره ۳۰: از گلشن جان بی خبری، خار این است ۳۰
- رباعی شماره ۳۱: با حکم خدایی، که قضایش این است ۳۱
- رباعی شماره ۳۲: هر چند که دل را غم عشق آیین است ۳۲
- رباعی شماره ۳۳: ایزد، که جهان در کنف قدرت اوست ۳۳
- رباعی شماره ۳۴: در دور شراب و جام و ساقی همه اوست ۳۴
- رباعی شماره ۳۵: هر چند کباب دل و چشتم تر هست ۳۵
- رباعی شماره ۳۶: گردنده فلک دلیر و دیر است که هست ۳۶

- رباعی شماره ۳۷: بی آنکه دو دیده بر حالت نگر نیست ۳۷
- رباعی شماره ۳۸: اندر ره عشق دی و کی پیدا نیست ۳۸
- رباعی شماره ۳۹: ای دوست بیا، که بی تو آرامم نیست ۳۹
- رباعی شماره ۴۰: دل سوختگان را خبر از عشق تو نیست ۴۰
- رباعی شماره ۴۱: رخ عرضه کنیم، کوی: این زر سره نیست ۴۱
- رباعی شماره ۴۲: عشق تو ز عالم هیولانی نیست ۴۲
- رباعی شماره ۴۳: دیشب دل من خیال تو همان داشت ۴۳
- رباعی شماره ۴۴: افسوس! که ایام جوانی بگذشت ۴۴
- رباعی شماره ۴۵: دد! که دلم خبر زد و دلدار نیافت ۴۵
- رباعی شماره ۴۶: عالم ز لباس شادیم عریان یافت ۴۶
- رباعی شماره ۴۷: ز بنحیر سر زلف تو تاب از چه گرفت ۴۷
- رباعی شماره ۴۸: در عشق تو ام واقع بسیار افتاد ۴۸
- رباعی شماره ۴۹: چون سایه دوست بر زمین می افتد ۴۹

- رباعی شماره ۵۰: غم کرد دل پر بهر آن می کردد ۵۰
- رباعی شماره ۵۱: از بخت به فریادم و از چرخ به درد ۵۱
- رباعی شماره ۵۲: کر من روزی ز خدمت کستم فرد ۵۲
- رباعی شماره ۵۳: ز کس که ز سیم بر سراسر دارد ۵۳
- رباعی شماره ۵۴: حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد ۵۴
- رباعی شماره ۵۵: دل در غم تو بسی پریشانی کرد ۵۵
- رباعی شماره ۵۶: بازم غم عشق یار در کار آورد ۵۶
- رباعی شماره ۵۷: دل در طلبت هر دو جهان می بازد ۵۷
- رباعی شماره ۵۸: آنجا که تویی عقل کجا در تو رسد ۵۸
- رباعی شماره ۵۹: مسکین دل من! که بی سرانجام بماند ۵۹
- رباعی شماره ۶۰: از روز وجودم شفقتی بیش نماند ۶۰
- رباعی شماره ۶۱: یک عالم از آب و گل سپرداخته اند ۶۱
- رباعی شماره ۶۲: در سابقه چون قرار عالم دادند ۶۲

- رباعی شماره ۶۳: زان پیش که این چرخ معلا کردند ۶۳
- رباعی شماره ۶۴: بی روی تو عاشقت رخ گل چه کند ۶۴
- رباعی شماره ۶۵: هر کتب خرد، که هست، اگر بر خوانند ۶۵
- رباعی شماره ۶۶: قومی هستند، کز کله موزه کنند ۶۶
- رباعی شماره ۶۷: در کوی تو عاشقان در آیند و روند ۶۷
- رباعی شماره ۶۸: ملک دو جهان را به طلبکار دهند ۶۸
- رباعی شماره ۶۹: دل جز به دوزلف مشکبارش ندهند ۶۹
- رباعی شماره ۷۰: در بند گره کشای می باید بود ۷۰
- رباعی شماره ۷۱: بازار کسی، کز تو گزیرش نبود ۷۱
- رباعی شماره ۷۲: ای جان من، از دل خبرت نیست، چه سود ۷۲
- رباعی شماره ۷۳: حاشا! که دل از خاک دلت دور شود ۷۳
- رباعی شماره ۷۴: دل دیدن رویت به دعای خواهد ۷۴
- رباعی شماره ۷۵: ای از کرم مت مصلح و مفسد به امید ۷۵

- رباعی شماره ۷۶: یاری که نکو بخشد بد، نخواستید ۷۶
- رباعی شماره ۷۷: عالم ز لباس شادیم عریان دید ۷۷
- رباعی شماره ۷۸: این عمر، که برده ای تویی یار بسر ۷۸
- رباعی شماره ۷۹: افتادم با سر زلفین تو کار ۷۹
- رباعی شماره ۸۰: اندیشه عشقت دم سرد آرد بار ۸۰
- رباعی شماره ۸۱: در واقعه مثل ایام نگر ۸۱
- رباعی شماره ۸۲: ای در طلب تو عالمی در شروشور ۸۲
- رباعی شماره ۸۳: اندر همه عمر خود شبی وقت ناز ۸۳
- رباعی شماره ۸۴: دل ز آرزوی تویی قرار است هنوز ۸۴
- رباعی شماره ۸۵: بنیرا شد از من شکسته همه کس ۸۵
- رباعی شماره ۸۶: ای دل، سرو کار با کریم است، مترس ۸۶
- رباعی شماره ۸۷: ای دل، قلم نقش معامی باش ۸۷
- رباعی شماره ۸۸: امشب چو حال داده ای خب می باش ۸۸
- رباعی شماره ۸۹: آمده سرکوی تو مسکین درویش ۸۹

- رباعی شماره ۹۰: در دل همه خار غم شکستیم دینغ ۹۰
- رباعی شماره ۹۱: حاشا! که کند دل به دگر جامنزل ۹۱
- رباعی شماره ۹۲: خاک سرکوی آن بت مشکین حال ۹۲
- رباعی شماره ۹۳: در کوی خرابات نه نو آمده ام ۹۳
- رباعی شماره ۹۴: ای جان و جهان، تو را ز جان می طلبم ۹۴
- رباعی شماره ۹۵: عمری است که در کوی خرابی رفتم ۹۵
- رباعی شماره ۹۶: ای یار رخ تو کرده هر دم شادم ۹۶
- رباعی شماره ۹۷: آن وصل تو باز، آرزوی کندم ۹۷
- رباعی شماره ۹۸: بی روی تو، ای دوست، به جان دخطرم ۹۸
- رباعی شماره ۹۹: دل نزد تو است، اگر چه دوری ز برم ۹۹
- رباعی شماره ۱۰۰: دل پیشش ز کس مست آرم ۱۰۰
- رباعی شماره ۱۰۱: امشب نظری به روی ساقی دارم ۱۰۱
- رباعی شماره ۱۰۲: امشب نظری بروی ساقی دارم ۱۰۲

- رباعی شماره ۱۰۳: ای دوست، بیا، که با تو باقی دارم ۱۰۳
- رباعی شماره ۱۰۴: در سرموس شراب و ساقی دارم ۱۰۴
- رباعی شماره ۱۰۵: جانان، ز دل ارکباب خواهی، دارم ۱۰۵
- رباعی شماره ۱۰۶: اندر غم تو مکار، به خون نارم ۱۰۶
- رباعی شماره ۱۰۷: یارب، به تو در گریختم بپذیرم ۱۰۷
- رباعی شماره ۱۰۸: چون قصهٔ بهران و فراق آغازم ۱۰۸
- رباعی شماره ۱۰۹: بگذار، اگر چه رندم و او باشم ۱۰۹
- رباعی شماره ۱۱۰: پیوستهٔ صبور و رنج کش می باشم ۱۱۰
- رباعی شماره ۱۱۱: بانفس خسیس دوبردم، چه کنم ۱۱۱
- رباعی شماره ۱۱۲: آوازهٔ حسنّت از جهان می شنوم ۱۱۲
- رباعی شماره ۱۱۳: آزاده دلی ز خویشتن می خواهم ۱۱۳
- رباعی شماره ۱۱۴: در عشق تو زار تر ز موی تو شدیم ۱۱۴
- رباعی شماره ۱۱۵: وقت است که بر لاله خروشی بزنیم ۱۱۵

- رباعی شماره ۱۱۶: امروز به شهر دل پریشان ماییم ۱۱۶
- رباعی شماره ۱۱۷: چون در دنداری، ای دل سرگردان ۱۱۷
- رباعی شماره ۱۱۸: هر دم شب بهران تو، ای جان و جهان ۱۱۸
- رباعی شماره ۱۱۹: هر شب به سرکوی تو آیم به فغان ۱۱۹
- رباعی شماره ۱۲۰: تا چندم راه دست بهران دادن ۱۲۰
- رباعی شماره ۱۲۱: مان! راز دل خسته ما فاش مکن ۱۲۱
- رباعی شماره ۱۲۲: خورشید رخا، ز بنده تحویل مکن ۱۲۲
- رباعی شماره ۱۲۳: ای نفس خیس، روتباهی می کن ۱۲۳
- رباعی شماره ۱۲۴: آخر بد صبح امید از شب من ۱۲۴
- رباعی شماره ۱۲۵: ای یاد تو آفت سکون دل من ۱۲۵
- رباعی شماره ۱۲۶: ای دل، پس زنجیر تو دیوانه نشین ۱۲۶
- رباعی شماره ۱۲۷: گر زانکه بود دل مجاهد با تو ۱۲۷
- رباعی شماره ۱۲۸: ای مایه اصل شادمانی غم تو ۱۲۸

- رباعی شماره ۱۲۹: ای زندگی تو و تو انم همه تو ۱۲۹
- رباعی شماره ۱۳۰: آن کیست که بی جرم و گناه زیست؟ بگو ۱۳۰
- رباعی شماره ۱۳۱: در عشق تویی تو چون توان زیست؟ بگو ۱۳۱
- رباعی شماره ۱۳۲: دارم دلکی ببتغ بهجران خسته ۱۳۲
- رباعی شماره ۱۳۳: چندن که خم باده پرست است بده ۱۳۳
- رباعی شماره ۱۳۴: دل در طلب دنی دون بیچ منه ۱۳۴
- رباعی شماره ۱۳۵: آنم که توام ز خاک برداشته ای ۱۳۵
- رباعی شماره ۱۳۶: ای لطف تو دستگیر هر بی سروپای ۱۳۶
- رباعی شماره ۱۳۷: سپری بدر آمد ز خرابات فهای ۱۳۷
- رباعی شماره ۱۳۸: عشقی نبود چو عشق لولی و کدای ۱۳۸
- رباعی شماره ۱۳۹: عیشی نبود چو عیش لولی و کدای ۱۳۹
- رباعی شماره ۱۴۰: نی بر سر کوی تو دلم یافته جای ۱۴۰
- رباعی شماره ۱۴۱: ای کاش! به سوی وصل راهی بودی ۱۴۱

- رباعی شماره ۱۴۲: بایار به بوستان شدم رهگذری ۱۴۲
- رباعی شماره ۱۴۳: فی کرده شبی بر سر کویت گذری ۱۴۳
- رباعی شماره ۱۴۴: بردی دلم، ای ماهرخ بازاری ۱۴۴
- رباعی شماره ۱۴۵: چون در دست آن بود که کسری یاری ۱۴۵
- رباعی شماره ۱۴۶: ای منزل دوست، خوش هوایی داری ۱۴۶
- رباعی شماره ۱۴۷: در عشق، اگر بسی ملامت گیری ۱۴۷
- رباعی شماره ۱۴۸: از آتش غم چند روانم سوزی ۱۴۸
- رباعی شماره ۱۴۹: هر خط ز چهره آتشی افروزی ۱۴۹
- رباعی شماره ۱۵۰: هم دل به دلانت رساند روزی ۱۵۰
- رباعی شماره ۱۵۱: آیا خبرت شود عیانم روزی ۱۵۱
- رباعی شماره ۱۵۲: ای کرده به من غم تو بیداد بسی ۱۵۲
- رباعی شماره ۱۵۳: کر شهه شوی به شهر شر الناسی ۱۵۳
- رباعی شماره ۱۵۴: چون خاک زمین اگر غناکش باشی ۱۵۴

- رباعی شماره ۱۵۵: ای کاش! بدانی که من کیستی ۱۵۵
- رباعی شماره ۱۵۶: کرمونس و همدی دمی یافتی ۱۵۶
- رباعی شماره ۱۵۷: کرم من به صلاح خویش کوشان بدمی ۱۵۷
- رباعی شماره ۱۵۸: حال من خسته گدای دانی ۱۵۸
- رباعی شماره ۱۵۹: در عشق سیر از همه، کرب توانی ۱۵۹
- رباعی شماره ۱۶۰: گفتم که: اگر چه آفت جان منی ۱۶۰
- رباعی شماره ۱۶۱: ای کرده غمت بادل من روی به روی ۱۶۱
- رباعی شماره ۱۶۲: تو و اقیانوس اسرار من آنگاه شوی ۱۶۲
- رباعی شماره ۱۶۳: هر بوی که از مشک و قریض شوی ۱۶۳
- رباعی شماره ۱۶۴: ای لطف تو دستگیر هر رسوایی ۱۶۴

رباعی شماره ۱: با آنکه خوش آید از تو، ای یار، جفا

با آنکه خوش آید از تو، ای یار، جفا	لیکن هرگز جفا نباشد چو وفا
با این همه راضیم به دشنام از تو	از دوست چه دشنام؟ چه نفرین؟ چه دعا؟

رباعی شماره ۲: عیشی نبود چو عیش لولی و کدا

عیشی نبود چو عیش لولی و کدا	افکنده کله از سرو نعلین ز پا
پابر سرجان نهاده، دل کرده فدا	بگذاشته از بهر یکی حرد و سرا

رباعی شماره ۳: ای دوست، به دوستی قرینیم تورا

ای دوست، به دوستی قرینیم تورا	هر جا که قدم نمی زمینیم تورا
در مذهب عاشقی روانیت که ما:	عالم به تو بینیم و نمینیم تورا

رباعی شماره ۴: ای دوست، فتاد با تو حالی دل را

ای دوست، فتاد با تو حالی دل را مگذار ز لطف خویش حالی دل را
زیبیده حال تو خود بیارانی دل زیرا که تو بس لایق حالی دل را

رباعی شماره ۵: سودای تو کرد لاابالی دل را

عشق تو فزود غصه حالی دل را	سودای تو کرد لاابالی دل را
نزدیک منی چو در خیال دل را	هر چند ز چشم زخم دوری، اسی مینایی

رباعی شماره ع: تابا توام، از تو جان دهم آدم را

تابا توام، از تو جان دهم آدم را	وز نور تو روشنی دهم عالم را
چون بی تو بوم، قوت آنم نبود	کز سینه به کام خود بر آرم دم را

رباعی شماره ۷: تاظن نبری که مشکلی نیست مرا

تاظن نبری که مشکلی نیست مرا	در هر نفسی در دلی نیست مرا
مشکل ترا زین چیست؟ که ایام شباب	ضایع شود و هیچ منفی نیست مرا

رباعی شماره ۸: دل بر تو نهم، زخم بداندیشان را

دل بر تو نهم، زخم بداندیشان را	وز تو نبرم ستیزه ایشان را
گر عمرم ادس سرکار تو شود	عهد تو به میراث دهم خویشان را

رباعی شماره ۹: ازبادهٔ عشق شد مگر کوهرما

ازبادهٔ عشق شد مگر کوهرما؟ آمد به فغان زد دست ما ساغرما
از بسکه، همی خوریم می را بر می مادر سری شدیم و می در سرا

رباعی شماره ۱۰: ای روی تو آرزوی دیرینه^۶ ما

ای روی تو آرزوی دیرینه ^۶ ما	جز مهر تو نیست در دل و سینه ^۶ ما
از صیقل آدمی زدایم درون	تا عکس رخت قد در آینه ^۶ ما

رباعی شماره ۱۱: گل صبح دم از باد بر آشفست و بریخت

گل صبح دم از باد بر آشفست و بریخت	بابا و صبا حکایتی گفت و بریخت
بد عمدی عمر بین، که گل ده روزه	سر بر زد و غنچه کشت و بشکفت و بریخت

رباعی شماره ۱۲: عشق تو زد دست ساقیان باده بریخت

عشق تو زد دست ساقیان باده بریخت	وز دیده بسی خون دل ساده بریخت
بس زاهد خرقه پوش سجاده نشین	کز عشق تومی بر سر سجاده بریخت

رباعی شماره ۱۳: ای حمله خلق رازبالا و زپست

ای حمله خلق رازبالا و زپست	آورده ز لطف خویش از نیست به هست
بر در که عدل تو چه درویش و چه شاه؟	در سایه عفو تو چه هشیار و چه مست؟

رباعی شماره ۱۴: پیری ز خرابات برون آمد مست

پیری ز خرابات برون آمد مست	دل رفته زد دست و جام می بر کف دست
گفتا: می نوش، کاندین عالم پست	جز مست کسی ز خویشتن باز نرست

رباعی شماره ۱۵: گفتم: دل من، گفت که: خون کرده ماست

گفتم: دل من، گفت که: خون کرده ماست	گفتم: جگر من، گفت که: آزرده ماست
گفتم که: بریز خون من، گفت برو	کازاد کسی بود که پرورده ماست

رباعی شماره ۱۶: ماییم که بی مایی مایهٔ ماست

ماییم که بی مایی مایهٔ ماست	خود طفل خودیم و عشق مادایهٔ ماست
فی الجمله عروس غیب همسایهٔ ماست	وین طرفه که همسایهٔ ماست

رباعی شماره ۱۷: آن دوستی قدیم ما چون کشته است

آن دوستی قدیم ما چون کشته است؟ مانده است به جای؟ یادگر کون کشته است؟
از تو خبرم نیست که با ما چونی باری، دل من ز عشق تو خون کشته است

رباعی شماره ۱۸: در دام غمت دلم زبون افتاده است

در دام غمت دلم زبون افتاده است	دریاب، که خسته بی سکون افتاده است
شاید که بپرسی و دلم شاد کنی	چون می دانی که بی تو چون افتاده است؟

رباعی شماره ۱۹: هرگز بت من روی به کس ننموده است

هرگز بت من روی به کس ننموده است	این گفت و گوی مردمان بیوده است
آن کس که توراه راستی بستوده است	اونیز حکایت از کسی بشنوده است

رباعی شماره ۲۰: معشوقه و عشق عاشقان یک نفس است

معشوقه و عشق عاشقان یک نفس است	رو هم نفسی جو، که جهان یک نفس است
با هم نفسی کر نفسی، نشینی	مجموع حیات عمر آن یک نفس است

رباعی شماره ۲۱: دل رفت بر کسی که بی‌ماش خوش است

دل رفت بر کسی که بی‌ماش خوش است	غم خوش نبود، ولیک غم‌هاش خوش است
جان می‌طلبد، نمی‌دهم روزی چند	جان را محلی نیست، تقاضاش خوش است

رباعی شماره ۲۲: عشق تو، که سرمایه این درویش است

عشق تو، که سرمایه این درویش است	زاندازه هر هوس پرستی بیش است
شوری است، که از ازل مراد سربود	کاری است، که تا بد مراد پیش است

رباعی شماره ۲۳: شوقی، که چو گل دل شکفاند، عشق است

شوقی، که چو گل دل شکفاند، عشق است	ذهنی، که رموز عشق داند، عشق است
مهری، که تو را از تو رباند، عشق است	لطفی، که تو را بدو رساند، عشق است

رباعی شماره ۲۴: بیمار توام، روی توام درمان است

بیمار توام، روی توام درمان است	جان داروی عاشقان رخ جانان است
بشتاب، که جانم به لب آمد بی تو	دریاب مرا، که بیش نتوان دانست

رباعی شماره ۲۵: این دوره سالوس، که نتوان دانست

این دوره سالوس، که نتوان دانست	می باش به ناموس، که نتوان دانست
خاکی شو و کبر راز خود بیرون کن	پای همه می بوس، که نتوان دانست

رباعی شماره ۲۶: پرسیدم از آن کسی که برهان دانست

پرسیدم از آن کسی که برهان دانست:	کان کیست که او حقیقت جان دانست؟
بگشاد زبان و گفت: ای آصف رای	این منطق طیر است، سلیمان دانست

رباعی شماره ۲۷: کردیم هر آن حیل که عقل آن دانست

تاراه توان به وصل جانان دانست	کردیم هر آن حیل که عقل آن دانست
توان دانست، بو که نتوان دانست	ره می نبریم و هم طمع می نبریم

رباعی شماره ۲۸: چشمم ز غم عشق تو خون باران است

چشمم ز غم عشق تو خون باران است	جان در سرکارت کنم، این بار آن است
از دوستی تو بر دلم باری نیست	محروم شدم ز خدمت، بار آن است

رباعی شماره ۲۹: اول قدم از عشق سرانداختن است

اول قدم از عشق سرانداختن است	جان باختن است و با بلا ساختن است
اول این است و آخرش دانی چیست؟	خود را از خودی خود سپرداختن است

رباعی شماره ۳۰: از گلشن جان بی خبری، خار این است

از گلشن جان بی خبری، خار این است	میلت به طبیعت است، دشوار این است
از جمل بدان، کز تو یکی ده کردی	درستی حق نیست شوی، کار این است

رباعی شماره ۳۱: با حکم خدایی، که قضایش این است

می ساز، دلا، مکر رضایش این است	با حکم خدایی، که قضایش این است
توبه زکناهی، که جزایش این است	ایزد به کدامین کنم داد جزا؟

رباعی شماره ۳۲: هر چند که دل را غم عشق آیین است

هر چند که دل را غم عشق آیین است	چشم است که آفت دل مسکین است
من معترفم که شاهد دل معنی است	اما چه کنم؟ که چشم صورت بین است

رباعی شماره ۳۳: ایزد، که جهان در کنف قدرت اوست

ایزد، که جهان در کنف قدرت اوست	دو چیز به تو بداد، کان سخت نکوست
هم سیرت آن که دوست داری کس را	هم صورت آن که کس تو را دارد دوست

رباعی شماره ۳۴: در دور شراب و جام و ساقی همه اوست

در دور شراب و جام و ساقی همه اوست	در پرده مخالف و عراقی همه اوست
کر زانکه به تحقیق نظر خواهی کرد	نامی است بدین و آن و باقی همه اوست

رباعی شماره ۳۵: هر چند کباب دل و چشم تر هست

هر چو ز وصل دیکری خوشتر هست	هر چند کباب دل و چشم تر هست
بی روی تو خواب و خور کجا در خور هست؟	تو پنداری که بی تو خواب و خور هست؟

رباعی شماره ۳۶: گردنده فلک دلیر و دیر است که هست

گردنده فلک دلیر و دیر است که هست غرنده بسان شیر و دیر است که هست

یاران همه رفتند و نشد دیر تی مانیر و ایم دیر و دیر است که هست

رباعی شماره ۳۷: بی آنکه دو دیده بر جمالت نکریست

بی آنکه دو دیده بر جمالت نکریست	در آرزوی روی تو خنابه کریست
بچاره مانده ام، دریغا! بی تو	بچاره کسی که بی تو اش باید زیست

رباعی شماره ۳۸: اندر ره عشق دی وکی پیدانیت

اندر ره عشق دی وکی پیدانیت	مستان شده اندو یچ می پیدانیت
مردان رهش ز خویش پوشیده روند	زان بر سر کوی عشق پی پیدانیت

رباعی شماره ۳۹: ای دوست بیا، که بی تو آرامم نیست

ای دوست بیا، که بی تو آرامم نیست	در بزم طرب بی تو می و جامم نیست
کام دل و آرزوی من دیدن توست	جز دیدن روی تو ذکر کامم نیست

رباعی شماره ۴۰: دل سوختگان را خبر از عشق تو نیست

دل سوختگان را خبر از عشق تو نیست	مشتاق هوار اثر از عشق تو نیست
در هر دو جهان نیک نظر کردم	زان بیچ مقام برتر از عشق تو نیست

رباعی شماره ۴۱: رخ عرضه کنیم، کوی: این زر سره نیست

رخ عرضه کنیم، کوی: این زر سره نیست	جان پیش کشیم، کوی، کوهر سره نیست
دل نپندی، که مایه ناسره است	هرمایه که قلب است عجب گر سره نیست!

رباعی شماره ۴۲: عشق تو ز عالم هیولانی نیست

عشق تو ز عالم هیولانی نیست	سودای تو حد عقل انسانی نیست
مارا به تو اتصال روحانی هست	سهل است کراتفاق جسمانی نیست

رباعی شماره ۴۳: دیشب دل من خیال تو مهمان داشت

دیشب دل من خیال تو مهمان داشت	بر خوان تکلف جگر می بریان داشت
از آب دودیده شرستی پیش آورد	بچاره نخل گشت و لیکن آن داشت

رباعی شماره ۴۴: افسوس! که ایام جوانی بگذشت

افسوس! که ایام جوانی بگذشت سرایه عیش جاودانی بگذشت
تشنه کنار جوی چندان خنتم کز جوی من آب زندگانی بگذشت

رباعی شماره ۴۵: دردا! که دلم خبر زد دلدار نیافت

از گلبن وصل تو به جز خار نیافت	دردا! که دلم خبر زد دلدار نیافت
چون حلقه برون در، دگر بار نیافت	عمری به امید حلقه زد بر در او

رباعی شماره ۴۶: عالم ز لباس شادیم عریان یافت

عالم ز لباس شادیم عریان یافت	بادیده پر خون و دل بریان یافت
هر شام که بگذشت مرا غمگین دید	هر صبح که خندید مرا گریان یافت

رباعی شماره ۴۷: زنجیر سر زلف تو تاب از چه گرفت

زنجیر سر زلف تو تاب از چه گرفت؟ و آن چشم خارین تو خواب از چه گرفت؟
چون هیچ کسی برک گلی بر تو نرزد سر تا قدمت بوی گلاب از چه گرفت؟

رباعی شماره ۴۸: در عشق توام واقعہ بسیار افتاد

در عشق توام واقعہ بسیار افتاد	لیکن نہ بدین سان کہ ازین بار افتاد
عیسی چو رخت بید دل شیدا شد	از خرقة و سجاده بہ زنا افتاد

رباعی شماره ۴۹: چون سایهٔ دوست بر زمین می افتد

چون سایهٔ دوست بر زمین می افتد	بر خاکِ رهم ز رشک کین می افتد
ای دیده، تو کام خویش، باری، بستان	روزیت که فرصتی چنین می افتد

رباعی شماره ۵۰: غم کرد دل پر، سحران می کرد

غم کرد دل پر، سحران می کرد	شادی همه بر بی خبران می کرد
ز نهار! که قطب فلک دایره وار	در دیده صاحب نظران می کرد

رباعی شماره ۵۱: از بخت به فریادم و از چرخ به درد

از بخت به فریادم و از چرخ به درد وز گردش روزگار رخ چون گل زرد
ای دل، ز پی وصال چندین بگرد شادی نخوری و لیک غم باید خورد

رباعی شماره ۵۲: کر من روزی ز خدمت کشتم فرد

صدبار دلم از آن پشیمانی خورد	کر من روزی ز خدمت کشتم فرد
من آدمیم، گنه نخست آدم کرد	جانا، به یکی گناه از بنده مکرد

رباعی شماره ۵۳: نرگس، که ز سیم بر سراسر دارد

نرگس، که ز سیم بر سراسر دارد	بادیده کور باد در سر دارد
در دست عصائی ز زمره دارد	کوری به نشاط شب مکرر دارد

رباعی شماره ۵۴: حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد

حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد	بنمود جمال و عاشق زارم کرد
من خفته بدم به نازد کتم عدم	حسن توبه دست خویش بیدارم کرد

رباعی شماره ۵۵: دل در غم تو بسی پریشانی کرد

دل در غم تو بسی پریشانی کرد	حال دل من چنان که می دانی کرد
دور از تو نماند در جگر آب مرا	از بسکه دو چشمم گمراشتانی کرد

رباعی شماره ۵۵: بازم غم عشق یار در کار آورد

بازم غم عشق یار در کار آورد	غم در دل من، بین، که چه گل بار آورد؟
هر سال بهار ما گل آوردی بار	امسال بجای گل همه خار آورد

رباعی شماره ۵۷: دل در طلبت هر دو جهان می باز د

دل در طلبت هر دو جهان می باز د وز هر دو جهان سود و زیان می باز د

مانده پروانه که بر شمع زند بر عین توجان خود چنان می باز د

رباعی شماره ۵۸: آنجا که تویی عقل کجا در توست

آنجا که تویی عقل کجا در توست؟ خود زشت بود که عقل ماد توست
کویند: شنای هر کسی بر تر از وست تو بر تر از آنی که شاد توست

رباعی شماره ۵۹: مسکین دل من! که بی سرانجام بماند

مسکین دل من! که بی سرانجام بماند	در بزم طرب بی می و بی جام بماند
در آرزوی یار بسی سودا پخت	سوداش پخت و آرزو خام بماند

رباعی شماره ۶۰: از روز وجودم شفقتی بیش نماند

از روز وجودم شفقتی بیش نماند	وز گلشن جانم ورقی بیش نماند
از دقتر عمرم سستی باقی نیست	دریاب، که از من رمقی بیش نماند

رباعی شماره ۶۱: یک عالم از آب و گل پرداخته اند

خود را به میان مادر انداخته اند	یک عالم از آب و گل پرداخته اند
زین آب و گلی بهانه بر ساخته اند	خود کونیند راز و خود می شنوند

رباعی شماره ۶۲: در ساقه چون قرار عالم دادند

در ساقه چون قرار عالم دادند	مانا که نه بر مراد آدم دادند
زان قاعده و قرار، کان دور افتاد	نی بیش به کس دهند و نی کم دادند

رباعی شماره ۳۶: زان پیش که این چرخ معلا کردند

زان پیش که این چرخ معلا کردند وز آب و گل این نقش معا کردند

جامی ز می عشق تو بر ما کردند صبر و خرد ما همه یغا کردند

رباعی شماره ۶۴: بی روی تو عاشقت رخ گل چه کند

بی روی تو عاشقت رخ گل چه کند؟ بی بوی خوشت به بوی سنبل چه کند؟
آن کس که ز جام عشق تو سرمست است انصاف بده، به مستی مل چه کند؟

رباعی شماره ۶۵: هر کتب خرد، که هست، اگر بر خوانند

هر کتب خرد، که هست، اگر بر خوانند	در پرده اُسرار شدن توانند
صندوقچه اُسر قدم بس عجب است	در بند و کشادش همه سرگردانند

رباعی شماره ۶۶: قومی هستند، کنزکله موزه کنند

قومی هستند، کنزکله موزه کنند	قومی دیگر، که روزه هر روزه کنند
قومی دیگرند این عجب تر مارا	هر شب به فلک روند و در یوزه کنند

رباعی شماره ۶۷: در کوی تو عاشقان در آیند و روند

در کوی تو عاشقان در آیند و روند خون جگر از دیده کشانند و روند

بابر در تو چو خاک ماندیم مقیم ورنه دگر آن چو باد آیند و روند

رباعی شماره ۸۶: ملک دو جهان را به طلبکار دهند

ملک دو جهان را به طلبکار دهند	وین سود و زیان را به خریدار دهند
بونی که صبار کوی جانان آورد	وقت سحر آن را به من زار دهند

رباعی شماره ۶۹: دل جزبه دوزلف مشکبارش ندهند

دل جزبه دوزلف مشکبارش ندهند	جان جزبه دوزلف آبدارش ندهند
درباره وصل، جلالتش می گفت:	این سرکه نه عاشق است بارش ندهند

رباعی شماره ۷۰: در بند کره کشای می باید بود

در بند کره کشای می باید بود	ره کم شده، ره نهای می باید بود
یک سال و هزار سال می باید زیست	یک جای و هزار جای می باید بود

رباعی شماره ۷۱: مازار کسی، کز تو کزیرش نبود

مازار کسی، کز تو کزیرش نبود	جز بندی تو در ضمیرش نبود
بخشای بر آن کسی، که هر شب تاروز	جز آب و دیده دستگیرش نبود

رباعی شماره ۷۲: ای جان من، از دل خبرت نیست، چه سود

ای جان من، از دل خبرت نیست، چه سود؟	در عالم جان رهگذرت نیست، چه سود؟
جز حرص و هوس، که بر تو غالب شده است	اندیشه پذیرد گرت نیست، چه سود؟

رباعی شماره ۷۳: حاشا! که دل از خاک دلت دور شود

حاشا! که دل از خاک دلت دور شود	یا جان ز سر کوی تو مهجور شود
این دیده تار یک من آخر روزی	از خاک قدم های تو پر نور شود

رباعی شماره ۷۴: دل دیدن رویت به دعای خواهد

دل دیدن رویت به دعای خواهد	وصلت به تضرع از خدای خواهد
هستند شکر بان درین ملک بسی	لیکن دل دیوانه تو را می خواهد

رباعی شماره ۷۵: ای از کرمت مصلح و مفسد به امید

ای از کرمت مصلح و مفسد به امید	وز رحمت توبه بندگان داده نوید
شد موی سفید و من را کرده نیم	در نامه خود بجای یک موی سفید

رباعی شماره ۷۶: یاری که نکو بخشد و بد بنخشد

یاری که نکو بخشد و بد بنخشد کر ناز کند و کر نواز دشتاید
روی تو نکوست، من بدانم خوشدل کز روی نکوبه جز نکویی ناید

رباعی شماره ۷۷: عالم ز لباس شادیم عریان دید

عالم ز لباس شادیم عریان دید	بادیده گریان و دل بریان دید
هر شام، که بگذشت مرا غمگین یافت	هر صبح، که خندید مرا گریان دید

رباعی شماره ۷۸: این عمر، که برده‌ای تو بی‌یار بسر

این عمر، که برده‌ای تو بی‌یار بسر	ناکرده‌ای بر در دلدار گذر
جانا، بنشین و ماتم خود می‌دار	کان رفت که آید ز تو کاری دیگر

رباعی شماره ۷۹: افتاد مرا با سرزلفین توکار

افتاد مرا با سرزلفین توکار	دیوانه شدم، به حال خویشم بگذار
دل در سرزلفین تو کم کردستم	جویای دل خدوم، مرا با تو چه کار؟

رباعی شماره ۸۰: اندیشهٔ عشقت دم سرد آرد بار

اندیشهٔ عشقت دم سرد آرد بار	تخم هجرت ز میوهٔ درد آرد بار
از آتشک، رخم ز خاک نمناک تر است	هر خار، که روید گل زرد آرد بار

رباعی شماره ۸۱: در واقعهٔ منگل ایام نکر

جامی است تو را عقل، در آن جام نکر	در واقعهٔ منگل ایام نکر
ای دوست، همه دانه مبین دامن نکر	ترسم که به بوی دانه در دامن شوی

رباعی شماره ۸۲: ای در طلب تو عالمی در شرو شور

ای در طلب تو عالمی در شرو شور	نزدیک تو درویش و توانگر همه عور
ای با همه در حدیث و کوش همه کر	وی با همه در حضور و چشم همه کور

رباعی شماره ۸۳: اندر همه عمر خود شبی وقت نماز

اندر همه عمر خود شبی وقت نماز آمد بر من خیال معشوق فراز
برداشت ز رخ تقاب و می گفت مرا: باری، بنگر، که از که می مانی باز؟

رباعی شماره ۸۴: دل ز آرزوی توبی قرار است هنوز

دل ز آرزوی توبی قرار است هنوز	جان در طلبت بر سر کار است هنوز
دیده به حالت ارچه روشن شد، لیک	هم بر سر آن گریه زار است هنوز

رباعی شماره ۸۵: بنیرا شد از من شکسته همه کس

بنیرا شد از من شکسته همه کس من مانده ام اکنون و همان لطف تو بس
فریادرسی ندارم، ای جان و جهان در جمله جهان به جز تو، فریادم رس

رباعی شماره ۸۶: ای دل، سروکار با کریم است، مترس

ای دل، سروکار با کریم است، مترس	لطفش چو خدایش قدیم است، مترس
از کرده و ناکرده و نیک و بدما	بی سود و زیان است، چه بیم است؟ مترس

رباعی شماره ۸۷: ای دل، قلم نقش معمایی باش

ای دل، قلم نقش معمایی باش	فراش سراپرده سودامی باش
مانده پُرگار به کرد سرخویش	می کرد و به طبع پای برجامی باش

رباعی شماره ۸۸: امشب چو جمال داده ای خب می باش

امشب چو جمال داده ای خب می باش	مه طلعت و گل رخ و شکر لب می باش
ای شب، چو من از تو روز خود یافته ام	تا صبح قیامت بدم شب می باش

رباعی شماره ۸۹: آدبه سرکوی تو مسکین درویش

آدبه سرکوی تو مسکین درویش با چشم پر آب و بادل پاره ریش
بگذار که در پای تو اندازد سر کوبی رخ خوب تو ندارد سرخویش

رباعی شماره ۹۰: در دل همه خار غم شکستیم دریغ

در دل همه خار غم شکستیم دریغ! وز دست غم عشق زرتیم دریغ!
عمری به امید یار بردیم بسر بایاردمی خوش شستیم دریغ!

رباعی شماره ۹۱: حاشا! کہ کند دل بہ دگر جامنزل

حاشا! کہ کند دل بہ دگر جامنزل اور از رخ کہ کرد از عشق نخل
کردیدہ بہ کس دگر دعیبی نیست کوشاید دیدہ است و اوشاہ دل

رباعی شماره ۹۲: خاک سرکوی آن بت مشکین خال

خاک سرکوی آن بت مشکین خال	می بوسیدم شبی به امید وصال
پنهان ز رقیب آمد و در گوشم گفت:	می خور غم ما و خاک بر لب میال

رباعی شماره ۹۳: در کوی خرابات نه نو آمده ام

در کوی خرابات نه نو آمده ام	یاری دارم ز بهر او آمده ام
گریار مرا کوزه کشی فرماید	من هم به کشیدن سبزه آمده ام

رباعی شماره ۹۴: ای جان و جهان، تو را ز جان می طلبم

سرکشه تو را کرد جهان می طلبم	ای جان و جهان، تو را ز جان می طلبم
از تو ز جهانیان نشان می طلبم	تو در دل من نشسته ای فارغ و من

رباعی شماره ۹۵: عمری است که در کوی خرابی رفتم

عمری است که در کوی خرابی رفتم	در راه خطا و ناصوابی رفتم
کار من سرسبز پریشان شده را	دریاب، که گرتو در نیایی رفتم

رباعی شماره ۹۶: ای یار رخ تو کرده هر دم شادم

ای یار رخ تو کرده هر دم شادم	یک دم رخ تو نمی رود از یادم
بیا تو، ای دوست، همی بودم خوش	زاندم که ز نزدیک تو دور افتادم

رباعی شماره ۹۷: آن وصل تو باز، آرزومی‌کندم

آن وصل تو باز، آرزومی‌کندم	گفتن به توراز، آرزومی‌کندم
خفتن بربت به ناز تا روز سپید	شب‌های داز، آرزومی‌کندم

رباعی شماره ۹۸: بی روی تو، ای دوست، به جان در خطرم

بی روی تو، ای دوست، به جان در خطرم	در من نظری کن، که ز هر بد بترم
جانا، تو بیک بارگی از من بمبر	کز لطف تو من امید هرگز نبرم

رباعی شماره ۹۹: دل نزد تو است، اگر چه دوری ز برم

دل نزد تو است، اگر چه دوری ز برم	جویای توام، اگر نپرسی خبرم
حالی نشود خیالت از چشم ترم	در کوزه تو را ینم اگر آب خورم

رباعی شماره ۱۰۰: دل پیشکش نرکس مست آرم

دل پیشکش نرکس مست آرم	جان تحفه آن زلف چو شست آرم
سرگردانم ز بهر، معلوم نیست	در پای که افتم که به دست آرم؟

رباعی شماره ۱۰۱: امشب نظری به روی ساقی دارم

امشب نظری به روی ساقی دارم	ای صبح، مدم، که عیش باقی دارم
شاید که بر افلاک زخم خیمه، از آنک	باهدم روح هم وثاقتی دارم

رباعی شماره ۱۰۲: امشب نظری بروی ساقی دارم

امشب نظری بروی ساقی دارم	وزنوش لبش حیات باقی دارم
جانا، سخن وداع در باقی کن	کین باقی عمر با تو باقی دارم

رباعی شماره ۱۰۳: ای دوست، بیا، که باتوباقی دارم

ای دوست، بیا، که باتوباقی دارم	باجرتو چند وثاقتی دارم؟
در من نظری کن، که مکر باز رهم	زین درد که از درد عراقی دارم

رباعی شماره ۱۰۴: در سرموس شراب و ساقی دارم

تاجام جهان غمی باقی دارم	در سرموس شراب و ساقی دارم
با دوست امید هم و ثانی دارم	کبر در میخانه روم، شاید، از آنک

رباعی شماره ۱۰۵: جاننا، زدل ارکباب خواهی، دارم

وز خون جگر شراب خواهی، دارم	جاننا، زدل ارکباب خواهی، دارم
چندان که ز دیده آب خواهی دارم	با آنکه ندارم از جهان بر جگر آب

رباعی شماره ۱۰۶: اندر غم تو نگار، بمحون نارم

اندر غم تو نگار، بمحون نارم	می سوزم و می سازم و دم بر نارم
تا دست به کردن تو اندر نارم	آکنده به غم چو دانه اندر نارم

رباعی شماره ۱۰۷: یارب، به تود گریختم پذیرم

یارب، به تود گریختم پذیرم	در سایه لطف لایزالِ کیرم
کس را گذر از جاده تقدیر تو نیست	تقدیر تو کرده امی، تو کن تدبیرم

رباعی شماره ۱۰۸: چون قصهٔ بهران و فراق آغازم

از آتش دل چو شمع خوش بگذازم	چون قصهٔ بهران و فراق آغازم
می سوزم و در فراقشان می سازم	هر شام که بگذشت مرا غمگین دید

رباعی شماره ۱۰۹: بگذار، اگر چه رندم و او باشم

تا خاک سرکوی تو بر سر پاشم	بگذار، اگر چه رندم و او باشم
در عمر مگر یک نفسی خوش باشم	بگذار، که بگذرم به کوییت نفسی

رباعی شماره ۱۱۰: پیوسته صبور و رنج کش می باشم

پیوسته صبور و رنج کش می باشم	و ندر پی عاشقان ترش می باشم
دل در دو جهان بیچ نخواهم بستن	با آنکه مرا خوش است خوش می باشم

رباعی شماره ۱۱۱: بانفس خسیس در نبردوم، چه کنم

وز کرده خویشان به دردم، چه کنم؟	بانفس خسیس در نبردوم، چه کنم؟
با آنکه تو دیدی که چه کردم، چه کنم؟	کیرم که به فضل درگزاری کنم

رباعی شماره ۱۱۲: آوازهٔ حُسنِ از جهان می‌شنوم

آوازهٔ حُسنِ از جهان می‌شنوم	شرح غمت از پیر و جوان می‌شنوم
آن بخت ندارم که بنیم رویت	باری، نامت ز این و آن می‌شنوم

رباعی شماره ۱۱۳: آزاده دلی ز خویشتن می خواهم

و آسوده کسی ز جان و تن می خواهم	آزاده دلی ز خویشتن می خواهم
کاین کار چنان نیست که من می خواهم	آن به که چنان شوم که او می خواهد

رباعی شماره ۱۱۴: در عشق تو زار تر ز موی تو شدیم

در عشق تو زار تر ز موی تو شدیم	حاک قدم سگان کوی تو شدیم
روی دل هر کسی به روی دگری است	ماییم که بت پرست روی تو شدیم

رباعی شماره ۱۱۵: وقت است که بر لاله خروشی بزنیم

وقت است که بر لاله خروشی بزنیم بر سبزه و گل خانه فروشی بزنیم

دفتر به خرابات فرستیم به می بر مدرسه بگذریم و دوشی بزنیم

رباعی شماره ۱۱۶: امروز به شهر دل پریشان مایم

ننگ همه دوستان و خویشان مایم	امروز به شهر دل پریشان مایم
کرمی طلبی، بیا، که ایشان مایم	رندان و مقامان رسوا شده را

رباعی شماره ۱۱۷: چون دردنداری، ای دل سرگردان

چون دردنداری، ای دل سرگردان	رفتن بر طیب بی فایده دان
درمان طلبد کسی که دودی دارد	چون نیست تو را درد چه جویی درمان؟

رباعی شماره ۱۱۸: هر دم شب هجران تو، ای جان و جهان

هر دم شب هجران تو، ای جان و جهان	تاریک تر است و می نکیر و نقصان
یادیده بخت من مگر کور شده است؟	یا نیست شب هجرت تو را خود پایان؟

رباعی شماره ۱۱۹: هر شب به سرکوی تو آیم به فغان

هر شب به سرکوی تو آیم به فغان	باشد که کنی درد دلم را درمان
کبر در تو بار نیابم، باری	از پیش سگان کوی خویشم، بمران

رباعی شماره ۱۲۰: تا چند مرابه دست هجران دادن

تا چند مرابه دست هجران دادن؟ آخر همه عمر عشوه نتوان دادن
رخ باز نمایی، تاروان جان بد هم در پیش رخ تومی توان جان دادن

رباعی شماره ۱۲۱: هن! راز دل خسته مافاش مکن

هن! راز دل خسته مافاش مکن	بیار عزیز خویش پر خاش مکن
آن دل که به هر دو کون سرد ناورد	اکنون که اسیر تو ست رسواش مکن

رباعی شماره ۱۲۲: خورشیدرخا، زبنده تحویل مکن

خورشیدرخا، زبنده تحویل مکن این وصل مرا به هجر تبدیل مکن
خواهی که جدا شوی ز من بی سببی؟ خود دهر جدا کند، تو تعجیل مکن

رباعی شماره ۱۲۳: ای نفس خسیس، روتباهی می کن

ای نفس خسیس، روتباهی می کن	تاجان خسته است رویاهی می کن
اکنون چو امید من گفندی بر خاک	خاکت به سراست، هر چه خواهی می کن

رباعی شماره ۱۲۴: آخر بدم صبح امید از شب من

آخر بدم صبح امید از شب من آخر ز به جانی برسد یارب من؟
یاد پایت گفندی منم سرخویش یارب لب تو نهاده منم لب من

رباعی شماره ۱۲۵: ای یاد تو آفت سکون دل من

ای یاد تو آفت سکون دل من هجر و غم تو ریخته خون دل من
من دامن و دل که در فراق چو نم کس را چه خبر ز اندرون دل من؟

رباعی شماره ۱۲۶: ای دل، پس ز نبحیر تو دیوانه نشین

ای دل، پس ز نبحیر تو دیوانه نشین	در دامن درد خویش مردانه نشین
ز آمد شد بیهوده تو خود را پی کن	معشوق چو خانگی است در خانه نشین

رباعی شماره ۱۲۷: کر زانکه بود دل مجاهد باتو

کر زانکه بود دل مجاهد باتو	هم رنگ شود فاسق و زاهد باتو
تو از سر شهوتی که داری، بر خیز	تا بنشیند هزار شهید باتو

رباعی شماره ۱۲۸: ای مایهٔ اصل شادمانی غم تو

ای مایهٔ اصل شادمانی غم تو خوشتر ز حیات جاودانی غم تو
از حسن تو راز مایهٔ کوش دل من کوید به زبان بی زبانی غم تو

رباعی شماره ۱۲۹: ای زندگی تو و تو انم همه تو

جانی و دلی، ای دل و جانم همه تو	ای زندگی تو و تو انم همه تو
من نیست شدم در تو، از آنم همه تو	تو هستی من شدی، از آنم همه من

رباعی شماره ۱۳۰: آن کیست که بی جرم و گناه زیست؟ بگو

آن کیست که بی جرم و گناه زیست؟ بگو	بی جرم و گناه در جهان کیست؟ بگو
من بدکنم و تو بدکافات کنی	پس فرق میان من تو چیست؟ بگو

رباعی شماره ۱۳۱: در عشق تویی تو چون توان زیست؟ بگو

در عشق تویی تو چون توان زیست؟ بگو	و آرام دلم جز تو ذکر کیست؟ بگو
بامات خود این دشمنی از بهر چه خاست؟	جز دوستی تو بجرم ما چیست؟ بگو

رباعی شماره ۱۳۲: دارم دلکی بتیغ هجران خسته

دارم دلکی بتیغ هجران خسته از یار جدا و با غمش پیوسته

آیا بود آنکه بار دیگر بینم بیا رنشته و ز غم وارسته؟

رباعی شماره ۱۳۳: چندان که خم باد پرست است بده

چندان که خم باد پرست است بده	چندان که در توبه نبسته است بده
تا این قفس جسم مرا طوی عمر	در هم شکسته است و نجاته است بده

رباعی شماره ۱۳۴: دل در طلب دنی دون ییچ منہ

دل در طلب دنی دون ییچ منہ	بر دل غم او کم و فزون ییچ منہ
خواهی کہ بہ بارگاہ شاهی برسی	از کوی طلب پای برون ییچ منہ

رباعی شماره ۱۳۵: آنم که توام ز خاک برداشته‌ای

آنم که توام ز خاک برداشته‌ای	نقشم به مراد خویش بگذاشته‌ای
کارم به مراد خود چو نگذاشته‌ای	می‌رویم از آن سان که توام کاشته‌ای

رباعی شماره ۱۳۶: ای لطف تو دستگیر هربنی سرو پای

ای لطف تو دستگیر هربنی سرو پای	احسان تو پایم در هر شاه و کدای
من لولیکم، کدای بی برک و نوای	لولی کدای را عطایی فرمای

رباعی شماره ۱۳۷: سیری بدرآمد ز خرابات فنای

سیری بدرآمد ز خرابات فنای	درکوش و لم گفت که: ای شیفته رای
کرمی طلبی بقای جاوید مباش	بی باده روشن اندرین تیره سرای

رباعی شماره ۱۳۸: عشقی نبود چو عشق لولی و کدای

عشقی نبود چو عشق لولی و کدای	افکنده کلاه از سرو نعلین از پای
پابر سرجان نهاده، دل کرده فدای	بگذاشته از بهر یکی هر دو سرای

رباعی شماره ۱۳۹: عیشی نبود چو عیش لولی و کدای

عیشی نبود چو عیش لولی و کدای	اورانه خرد، نه ننگ و نه خانه، نه جای
اندر ره عشق می دود بی سرو پای	مشغول یکی و فارغ از هر دو سرای

رباعی شماره ۱۴۰: فی بر سر کوی تو دلم یافته جای

فی بر سر کوی تو دلم یافته جای	فی در حرم وصل نهاده جان پای
سرکشته چنین چند دلم کرد جهان؟	ای راه‌نا، مرا به خود راه‌نای

رباعی شماره ۱۴۱: ای کاش! به سوی وصل راهی بودی

ای کاش! به سوی وصل راهی بودی	یاد دلم از صبر سپاهی بودی
ای کاش! چو در عشق تو من گشته شوم	جز دوستی تو ام کناهی بودی

رباعی شماره ۱۴۲: بایار به بوستان شدم رهگذری

بایار به بوستان شدم رهگذری کردم نظری سوی گل از بی صبری
آمد بر من مکار و دگوشتم گفت: رخسار من اینجا تو دگل نگری؟

رباعی شماره ۱۴۳: فی کرده شبی بر سر کویت گذری

فی بوی خوشته به من رسیده سحری	فی کرده شبی بر سر کویت گذری
عمرم بگذشت بی تو، آخر نظری	فی یافته از تو اثری، یا خبری

رباعی شماره ۱۴۴: بردی دلم، ای ماهرخ بازاری

بردی دلم، ای ماهرخ بازاری	زان در پی تو ناله کنم، یازاری
جان نیربه خدمت تو خواهم دادن	تا بگو که دل برده من باز آری

رباعی شماره ۱۴۵: چون در دست آن بود که کسری یاری

چون در دست آن بود که کسری یاری
بر کردی ازین دلشده بی آزاری
چون روز وداع بود بایستی گفت
تا سیرت دیدم بیدیدم باری

رباعی شماره ۱۴۶: ای منزل دوست، خوش هوایی داری

ای منزل دوست، خوش هوایی داری	پیدا است که بوی آشنایی داری
حاک کف تو چو سرمه در دیده کشم	زیرا که نشان از کف پایی داری

رباعی شماره ۱۴۷: در عشق، اگر بسی ملامت یبری

تاظن نبری جان به قیامت یبری	در عشق، اگر بسی ملامت یبری
عاشق شوی و جان به سلامت یبری؟	انصاف ده از خوشتن، اسی خام طمع

رباعی شماره ۱۴۸: از آتش غم چند روانم سوزی

از آتش غم چند روانم سوزی؟ وز ناوک غمزه چند جانم دوزی؟
کوی که: مخور غم، چه کنم که نخورم؟ چون نیست مرا ز توبه جز غم روزی

رباعی شماره ۱۴۹: هر خط ز چهره آتشی افروزی

هر خط ز چهره آتشی افروزی	تاجان من سوخته دل را سوزی
چون دوست نداری تو بد آموزان را	ای نیک، تو این بدز که می آموزی؟

رباعی شماره ۱۵۰: هم دل به دلتانت رساند روزی

هم دل به دلتانت رساند روزی هم جان بر جانانت رساند روزی
از دست مده دامن دردی که تو راست کین درد به درمانت رساند روزی

رباعی شماره ۱۵۱: آیا خبرت شود عیانم روزی

آیا خبرت شود عیانم روزی؟ تا بر دل خود می نشانم روزی
دانم که نکیری، ای دل و جان، دستم در پای تو جان و دل نشانم روزی

رباعی شماره ۱۵۲: ای کرده به من غم تو بیداد بسی

ای کرده به من غم تو بیداد بسی	دریاب، که نیست جز تو فریاد بسی
جانا، چه زیان بود اگر سود کند	از خوان سگان سرکویت مکی؟

رباعی شماره ۱۵۳: کرشهره شوی به شهرشراناسی

کرشهره شوی به شهرشراناسی ورکوشه گرفته‌ای، تودروسواسی
به زان نبود، کرخضروالیاسی کس نشاند تورا، توکس شناسی؟

رباعی شماره ۱۵۴: چون خاک زمین اگر عناکش باشی

وز باد هوا می دهر ناخوش باشی	چون خاک زمین اگر عناکش باشی
بر لب ننی، گرچه د آتش باشی	ز نهار! زدست ناکسان آب حیات

رباعی شماره ۱۵۵: ای کاش! بدانی که من کیستی

ای کاش! بدانی که من کیستی؟ تا در نظرش بهتر ازین زیستی
یا حمله تنم دیده شده، تاشب و روز در حسرت عمر رفته بگریستی

رباعی شماره ۱۵۶: کرمونس وهدمی دمی یافتی

کرمونس وهدمی دمی یافتی زوچاره و مریمی همی یافتی
از آتش دل سوختی سرتاپای از دیده اگر نمی یافتی

رباعی شماره ۱۵۷: کر من به صلاح خویش کوشان بدمی

کر من به صلاح خویش کوشان بدمی	سالار همه کبود پوشان بدمی
اکنون که اسیر و زندومی خوار شدم	ای کاش! غلام می فروشان بدمی

رباعی شماره ۱۵۸: حال من خسته گدای دانی

وین درد دل مراد دانی	حال من خسته گدای دانی
ناگفته چو جمله حال مای دانی	باتو چه کنم قصه درد دل ریش؟

رباعی شماره ۱۵۹: در عشق پیراز همه، کز بتوانی

در عشق پیراز همه، کز بتوانی	جانا طلب کسی مکن، نادانی
تا باد کز انت سروکاری باشد	بما سروکارت نبود، نادانی

رباعی شماره ۱۶۰: گفتیم که: اگر چه آفت جان منی

گفتیم که: اگر چه آفت جان منی	جان پیش کشم تو را، که جانان منی
گفتاکه: اگر بنده فرمان منی	آن دکران مباش، چون ز آن منی

رباعی شماره ۱۶۱: ای کرده غمت بادل من روی به روی

ای کرده غمت بادل من روی به روی	زلف تو کند حال دلم موی به موی
اندر طلبت چو لولیان می کردم	دور از در تو، دبدرو کوی به کوی

رباعی شماره ۱۶۲: تو واقف اسرار من آگاه شوی

تو واقف اسرار من آگاه شوی	کز دیده و دل بنده آن ماه شوی
روزیت اگر به روز من بنشانند	از حالت شب های من آگاه شوی

رباعی شماره ۱۶۳: هربوی که از مشک و قرضل شنوی

از دولت آن زلف چو سنبل شنوی	هربوی که از مشک و قرضل شنوی
گل گفته بود هر چه ز بلبل شنوی	چون نغمه بلبل ز پی گل شنوی

رباعی شماره ۱۶۴: ای لطف تو دستگیر هر رسوایی

ای لطف تو دستگیر هر رسوایی	وی عفو تو پرده پوش هر خودرایی
بخشای بدان بنده، که اندر همه عمر	جزد که تو دگر نذارد جایی